

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان مرحوم امام خمینی در مورد استثناء عقیب جمل متعدده

فرمایش مرحوم محقق نائینی و مرحوم آخوند را عرض کردیم؛ اما تحقیق در مسأله این است که در مقام اثبات، ضابطه روشنی نداریم که بر اساس آن بگوییم استثناء عقیب جمل متعدده در همه موارد به جمیع رجوع می‌کند یا فقط به جمله اخیر رجوع می‌کند؛ و به اختلاف موارد مختلف است. بیانی را امام (رضوان الله تعالی علیه) در جلد دوم «مناهج الوصول» صفحه 307 مسأله را سه صورت می‌کنند؛ در یک صورت فرموده‌اند: رجوع به جمیع دارد؛ در صورت دوم فرموده‌اند: لایبعد که استثناء به جمیع برگردد؛ و در صورت سوم هم فرموده‌اند: در هیچ کدام ظهور ندارد.

در مثال هایی که دیروز عرض شد، فرموده‌اند: اگر مستثنی‌منه اسم ظاهر در جمله اول باشد و سائر جمل بر آن عطف شده باشند و مستثنی نیز مشتمل بر ضمیر باشد، مثل «أكرم العلماء وسلّم عليهم والبسهم إلّا الفساق منهم»، فرموده‌اند: چون ضمیر موضوع برای اشاره به غائب است و در این جمل تنها جمله‌ای که صلاحیت برای رجوع دارد، جمله اول است، لذا ضمیر به آن جمله عود می‌کند؛ و اگر به جمله اول عود کرد، به بقیه جمل نیز بالتبع عود می‌کند.

در این فرض می‌فرمایند که ظهور در رجوع به جمیع دارد. در اینجا بین این مورد - جایی که مستثنی مشتمل بر ضمیر است - و موردی که مستثنی مشتمل بر اسم ظاهر است، فرق وجود دارد؛ اگر به جایی «إلّا الفساق منهم» یک اسم ظاهری آورده بودیم، حال، آن اسم ظاهر می‌خواهد یک عنوان عام باشد، مثل آن که گفته شود: «إلّا بني فلان»، در این مورد که اسم ظاهر در مستثنی واقع شده است، فرموده‌اند: لایبعد که بگوییم استثناء از جمیع باشد؛ به دلیل این که در اسم ظاهر یا یک ضمیری مستتر است - إلّا بني فلان منهم - و یا ضمیری در آن مستتر نیست، اگر مستتر باشد، حکم آن موردی را دارد که مستثنی از اول به صورت ضمیر آمده است؛ و اگر مستتر نباشد، چون خود ضمیر را نمی‌توانیم فی نفسه با قطع نظر از مرجعش مستثنی‌منه قرار دهیم، خود ضمیر مستقلاً محکوم به یک حکم نمی‌تواند باشد؛ بلکه مرجع می‌خواهد؛ بنابراین، در جمله دوم و سوم، اگر بگوییم ضمیر به تنهایی و با قطع نظر از مرجع، مستثنی‌منه واقع می‌شود، غلط است.

پس، خلاصه این شد: در مواردی که مستثنی‌منه اسم ظاهر در جمله اول باشد و در مابقی جملات ضمیر بیاید، اعم از این که مستثنی به صورت ضمیر باشد یا اسم ظاهر، در این دو مورد استثناء ظهور در رجوع به جمیع دارد؛ منتهی آن موردی که حتماً به صورت ضمیر آمده، خیلی روشن است ولی جایی که به صورت اسم ظاهر آمده است را با تعبیر به «لایبعد» ذکر می‌کنند. فقط نکته ای که در اینجا باقی می‌ماند، این است که ضمیر، موضوع برای یک موجود معین - خارجی یا ذهنی - است، اگر گفتیم در «أكرم العلماء وسلّم عليهم والبسهم إلّا الفساق منهم» ضمیر را به هر کدام مستقلاً برمی‌گردانیم، با موضوع له ضمیر سازگاری ندارد. موضوع له ضمیر یک مرجع معین است؛ ضمیر برای یک مرجع معین وضع شده است؛ در ضمیر غائب اشاره دارد به یک موجود غائب معین؛ اما بخواهیم بگوییم به سه مصداق برمی‌گردد، این بر خلاف موضوع له در ضمیر است.

و اساساً در این گونه موارد مانعی ندارد که بگوییم ضمیر فقط به همان جمله اول برمی گردد و جملات بعدی نیز چون عطف بر جمله اول می باشند، خواه نا خواه تخصیص می خورد.

در مثال بالا، «الا فساق» لامحاله به جمله اول برمی گردد و اگر به جمله اول برگشت، به جملات دیگر نیز برمی گردد. در اینجا باید مقصود از رجوع به جمیع را مشخص کنیم؛ ما وقتی در محل نزاع می گوییم استثناء آیا به اخیره برمی گردد یا به جمیع؟ مقصودمان از جمیع این است که استثناء به هر کدام مستقلاً برگردد؛ همان طوری که به جمله اول برمی گردد، يرجع ثانیاً به جمله دوم، يرجع ثالثاً به جمله سو؛ بنابراین، این مثال اساساً از نزاع باید خارج باشد؛ وقتی می گوید «أكرم العلماء وسلم عليهم» ضمیر در «سلم عليهم» مرجع می خواهد و بدون مرجع که می فرماید معنا ندارد. در اینجا مرجعش علماست که استثناء به پیکره آن خورده است؛ نمی توانیم بگوییم فساق از خود علماء خارج شده است، اما ضمیر در «سلم عليهم» به علمای بدون تخصیص باز برمی گردد.

یعنی وقتی می گوییم استثناء رجوع به جمله اول می کند، دیگر اصلاً معنا ندارد بگوییم رجوع به جمله دوم و جمله سوم نیز دارد؛ لذا اگر از ما سؤال کنید می گوییم این گونه جملاتی که یک اسم ظاهر اول آمده و در جملات بعدی ضمیر آمده است، به یک معنا اصلاً از محل نزاع خارج است؛ برای این که بحث در جایی است که ضمیر علاوه بر این که امکان رجوع به جمیع دارد، به هر کدام نیز مستقلاً بتواند رجوع کند. در اینجا وقتی جمله ثانیه و ثالثه عطف به جمله اول هستند، دیگر مستقلاً جمله ثانیه و ثالثه نمی تواند خودش مرجع واقع شود و در نتیجه از محل نزاع خارج است. به عبارت دیگر، در بحث ثبوتی بحث کردیم و نتیجه گرفتیم محل نزاع جایی است که امکان عود إلى الجمیع باشد؛ اکنون یک قید دیگر نیز اضافه می کنیم و آن این که علاوه بر امکان عود، باید استثناء بتواند به صورت مستقل قابلیت عود به هر کدام از جملات را داشته باشد. پس، محل نزاع منحصر می شود به جایی که بگوید «أكرم العلماء، أضف التجار، البس الفقرا إلا الفساق منهم»، حال، این جملات مستثنی منه گاهی با واو عاطفه است و گاهی بدون واو عاطفه؛ مستثنی نیز گاهی عنوان عام است و گاه ضمیر است.

به نظر می رسد در تمام اینها ضابطه نداریم و اجمال وجود دارد؛ اگر قرینه ای بر رجوع به خصوص اخیره قائم شد، بر طبق آن عمل می کنیم؛ و اگر قرینه بر رجوع به جمیع قائم شد، مطابق آن عمل می کنیم؛ اما اگر قرینه ای بر احد الطرفین نداشتیم، مجمل می شود و در نتیجه رجوع به جمله اخیره قدر متیقن است و در غیر اخیره نیز همان مطالبی می آید که دیروز از قول مرحوم آقای آخوند عرض کردیم. بنابراین حق همین مطلبی است که کثیری از بزرگان گفته اند که در مقام اثبات، دلیلی بر رجوع إلى خصوص الاخیره یا إلى الجمیع نداریم؛ در نتیجه باید برویم سراغ بقیه ضوابط؛ این که آیا در غیر اخیره اصالة العموم را جاری کنیم یا نه؟ همان مطالبی که دیروز عرض کردیم. این فصل نیز اینجا بحثش تمام می شود؛ فصل بعدی را فردا عرض می کنیم إن شاء الله. اما از آنجا که دو هفته گذشته موفق نشدیم در روز چهارشنبه صحبتی داشته باشیم، در چند دقیقه باقیمانده مطلبی را خدمتان عرض می کنیم.

بحث اخلاقی (تسلیم خدا بودن)

یکی از آیات شریفه قرآن که باید همیشه مدّ نظر ما باشد و اصلاً آیاتی را که عنوان «یا أيها الذین آمنوا» دارد باید بیشتر به آن توجه داشته باشیم و یک عنایت ویژه ای به آنها بکنیم، به خلاف مواردی که «یا أيها الناس» دارد؛ چرا که در این آیات، به نظر می رسد خداوند یک هدایت خاصی را نسبت به بندگان مؤمن خودش اعمال می کند؛ لذا، در آداب قرائت نیز آمده است: بعد از تلاوت این آیات که با «یا أيها الذین آمنوا» شروع می شود، یک لبّیک گفته شود.

یکی از آن آیات، این آیه شریفه است: «یا أيها الذین آمنوا أدخلوا فی السّلم الکاّفه ولا تخطئوا خطوات الشیطان فإنّه یأمر

بالسوء والفحشاء» ، نظیر این آیه در بعضی از آیات شریفه دیگر نیز آمده است؛ به عنوان مثال: در یکی دیگر از آیات می‌فرماید: **«يا أيها الذين آمنوا لا تتبعوا خطوات الشيطان ومن يتبع خطوات الشيطان فإنه يأمر بالفحشاء والمنكر ولو لا فضل الله عليكم ورحمته ما زكي منكم من أحد أبدا ولكن الله يزكي من يشاء»**.

عرض کردیم خداوند متعال در این گونه آیات واقعاً یک عنایت خاصی به انسان مؤمن دارد، مثل این می‌ماند که پدری با فرزند خودش می‌خواهد صحبت کند و به او می‌گوید فرزندم این را عمل کن؛ به این مورد توجه داشته باش. این عنوان در این آیات صرف یک عنوان اشاره‌ای نیست؛ بلکه حاکی از حکایت و عنایت خداوند است. حال، آن عنایت خاص چیست؟

مطابق این آیه شریفه‌ای که بیان شد، انسانی که ایمانش نسبت به خدا واقعاً ایمان واقعی باشد، اینجا باید یک معیار کلی در زندگی خودش قرار دهد و آن این است که در سلّم و در دایره تسلیم قرار بگیرد که من این مقدارش را توضیح می‌دهم و واقعاً نکات بعدی‌اش که مخصوصاً در آیه دوم قرار دارد، آنجا که می‌فرماید **«ولولا فضل الله عليكم ورحمته»** اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود - رحمت خدا شاید شامل غیر مؤمن هم بشود اما فضل خدا شامل غیر مؤمن نمی‌شود - یک نفر از شما پاک نبودید و پاک نمی‌شدید. که اگر رسیدیم، این قسمت را نیز مقداری توضیح می‌دهم.

«ادخلوا في السلم كافة» یعنی باید خودمان را در دایره تسلیم خدا داخل کنیم؛ **«ولا تتبعوا خطوات الشيطان»**، شیطان اگر بخواهد در انسان رخنه کند، تسلیم را از انسان می‌گیرد؛ اگر انسان حالت تسلیم نداشته باشد، در بین نفس خودش و خدا دائماً شاکي بود و یا ارتیاب داشت، از مواردی است که خطوات شیطان است. تسلیم فقط در امور واجبات و محرّمات تنها نیست؛ بلکه در امور اعتقادی، فقهی، اخلاقی نیز مسأله تسلیم مطرح است؛ حتی در امور علمی نیز مسأله تسلیم مطرح است، به این صورت که ما باید بدانیم منبع علم خداست و او به یک شخصی بیشتر و به دیگری کمتر علم می‌دهد و ما باید تسلیم باشیم؛ البته سنت الهی هم این است که **«ليس للإنسان إلا ما سعي»** ، اگر انسانی سعی کرد اما به درجات بالایی از علم نرسید، باز باید تسلیم باشد.

تسلیم در مسائل عملی بروز کامل دارد؛ زمانی است که شخص می‌گوید فلان عمل را به خاطر ملاکی که دارد، انجام می‌دهم؛ در اصول نیز خواندیم که **«الاحكام تابعة للمصالح والمفاسد»** ، شخص می‌گوید نماز را به خاطر این که می‌دانم ملاک دارد، انجام می‌دهم؛ هر چند این کار اشکالی ندارد و به صحت عمل هم ضربه‌ای وارد نمی‌کند، ولی در این صورت این شخص به مقام تسلیم نرسیده است. مثال عرفی‌اش این است که ممکن است پدری فرزندش را امر کند که سر سفره بنشیند و غذا بخورد، غذای بسیار لذیذی هم وجود دارد، فرزند نیز به خاطر شوق به این غذا می‌رود کنار سفره می‌نشیند؛ این یک صورت است. صورت دیگر آن است که فرزند به غذا شوق دارد اما به خاطر تسلیم دستور پدر کنار سفره می‌نشیند؛ اینجا دو مقام است. ما اعمالمان زمانی به مرحله تسلیم می‌رسد - چه اعمال خوبی که انجام می‌دهیم و چه اعمال بدی که ترک می‌کنیم؛ چه گرفتاری‌ها و چه خوشی‌ها - که در همه حالات تسلیم خدا باشیم.

ببینید آیات شریفه‌ای که دلالت دارد انسان به حدی ضعیف است که اگر نعمتی به او برسد، می‌گوید از خداست؛ این آدم خدا را قبول دارد والا اگر خدا را قبول نداشت، نمی‌گفت این نعمت از خداست؛ این شخص حتماً خدا را قبول دارد، اما به مرحله تسلیم نرسیده است. مرحله تسلیم، یعنی اگر ثروت داری، از خداست، فقیر هم هستی از خداست، علم داری از خداست، جهل داری از خداست؛ تمام امور در نزد انسان برابر باشد. این خیلی مشکل است؛ شیطان وقتی بخواهد در انسان رخنه کند، علمای اخلاق می‌گویند از غفلت استفاده می‌کند که یکی از حالات غفلت حالت عدم تسلیم و حالت خودنمایی است.

انسان وقتی که خودش را یک طرف فرض کرد و برای خودش اعتباری قائل شد، معنایش این است که تسلیم نیست؛ شیطان هنگامی که این منیت، خودنمایی، علاقه به ذات و حبّ نفس را در انسان شعله‌ور کرد، تسلیم را از او می‌گیرد و در این صورت که خطوه‌های شیطان در جان انسان رخنه می‌کند. آنجا دیگر یک لحظه و یک قدم و دو قدم نیست؛ به اندازه‌ای جلو می‌رود که

انسان تمام فحشاء و منکر را مرتکب شود؛ در بعضی آیات دارد «إِنَّهُ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ». تمام فحشاء و منکر مربوط به شیطان و خطوات اوست، چه منکر عملی، چه اعتقادی و چه علمی. انسانی که مقداری از نظر علمی به درجه بالا می‌رسد، اگر دیدید به راحتی حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کرد، برای این است که حالت تسلیم را ندارد؛ می‌گوید من خودم چیز می‌فهمم؛ می‌گوید این چیزی که در روایات آمده است به عقل من نمی‌رسد و من آنها را قبول ندارم.

ما باید تسلیم اسلام و احکام اسلام باشیم، و به محض آن که به یک درجه‌ای مثلاً اجتهاد رسیدیم و یا به هر عنوان و مسئولیت دیگری، بلافاصله مطلبی را به اسلام نسبت ندهیم؛ در این مسأله نیز بین روحانی و غیر روحانی فرقی نیست؛ انسان نباید زود بیاید مطلبی را به اسلام ببندد؛ اسلام خیلی وسیع‌تر، عمیق‌تر، دقیق‌تر و قوی‌تر از این است که فکر امثال بزرگان ما بخواهد به آن برسد. یک زمانی والد معظم ما در درس فرمودند که ما الان نمی‌توانیم بگوییم شخصی که حتی شصت سال، هفتاد سال در فقه کار کرده است، اسلام‌شناس واقعی است. اینها که این حرف را می‌زنند چه رسد به امثال ما؛ لذا، باید به مسأله سلیم توجه و عنایت کامل داشته باشیم که در میدان دین و عمل و ایمان باید تسلیم باشیم.

بنابراین، مسأله سلیم و تسلیم امر الهی بودن و عدم تبعیت از خطوات شیطان برای ما طلبه‌ها ضروری‌تر از همه اقشار جامعه است؛ ما طلبه‌ها اگر تسلیم نداشته باشیم، دین را به راحتی می‌توانیم تحریف کنیم؛ اگر تسلیم نداشته باشیم، به دین ضربه سنگین می‌توانیم بزنیم؛ به راحتی حلال را حرام و حرام را حلال کنیم. فکر هم می‌کنیم که کار خوبی می‌کنیم؛ «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ» شیطان هم برای انسان، بدی‌ها را تزئین می‌کند، می‌گوید تو مجتهد و اهل نظر و مطالعه هستی، می‌توانی نظر بدهی؛ نظر تو نظر اسلام است. وقت گذشت، بقیه‌اش را خود آقایان إن شاء الله دنبال می‌کنند. والسلام.